حاج قاسم سلیمانی و معنای حضور تاریخی ما

باسمه تعالی

1- حاج قاسم سلیمانی و زندگی در«مِهر» و«امید»

اگر زیباترین زندگی، زندگی در آغوش خداوند است و نیایشی که از عمق جان برآید را با او در میان‌گذاشتن، باید از خود بپرسیم چگونه خداوند آن نوع زندگی را به ما عطا می‌کند؟ خداوند در این رابطه به آینه‌هایی اشاره می‌کند که آن‌ها در دل مجاهدات خاصی که با دشمنان خدا داشتند، افق انس با او را در خود یافتند. این تنها علی«علیه‌السلام» نیست که اسدالله است و چون شیر در مقابل دشمن به مبارزه ایستاده و شبانگاه در نخلستان‌های مدینه و کوفه آن‌گونه نیایش می‌کند، بلکه در این تاریخ، یعنی در تاریخِ حضور اسلام در بستر غدیر، باز مائیم و شهید حاج قاسم سلیمانی‌ها با آن دلاوری‌های توحیدی و آن نیایش‌ها. با خدایی که «خدای دیروز» نیست.

رستاخیزی صورت گرفته و خدایی که خدای علی«علیه‌السلام» است به میان آمده تا انسان‌ها باز تاریخی را بیافرینند که در آن تاریخ اَبَرانسان‌ها متولد می‌شوند.

آیا با دیدن شهید حاج قاسم سلیمانی نباید از خود پرسید در این زمانه انسان را چگونه می‌توان نگاه کرد؟ انسانی که در طوفانِ فراشدن‌ها و فروشدن‌ها، زندگی را یافت و خود را در «مِهر» و «امید» جستجو می‌کرد؟ آن‌هایی که با زیرکی‌های خوارمایه و زرنگی‌های کوچک و حساب‌گری‌های برده‌وار به‌سر می‌برند، کجا می‌توانند زندگی را در «مِهر» و «امید» جستجو کنند؟ آن‌ها گرفتار فضیلت‌های کوچک و زیرکی‌های مورچه‌وار، به نیکبختی می‌اندیشند و سردارِ ما به دلاوری و شهادت، تا همچنان متهم شود که او زندگی را گم کرده است. مگر گوشه‌نشینی، دلاوری می‌خواهد؟ آن‌کس که زندگیِ دنیایی را زیر پا می‌گذارد تا همچون عقاب، موش‌های فراری را که در دینداری متعصبین‌اند، با چنگال‌های خود اسیر کند، دلیر است، زیرا مثل آن‌هایی که سجده‌های طولانی و پیشانی‌های پینه بسته‌شان آن‌ها را مغرور کرده بود و از وجودشان تنفر می‌بارید، فریب نداد و باز زندگی را در «مِهر» و در «امید» دنبال کرد. مگر هر کسی می‌تواند در این زندگی حاضر شود؟ نه چنگال گرگ‌ها به این زندگی می‌رسد و نه سُمّ گوسپندان.

2- حاج قاسم سلیمانی؛ نمادِ حضور در تاریخی دیگر

اگر «وضع تاریخی» امری است که انسان در آن قرار می‌گیرد، پس همه بدانند بی‌توجهی به تاریخی که پیش می‌آید، مشکلی را حل نمی‌کند، چه آن وضعِ تاریخی، تاریخ مدرن باشد و چه تاریخی که با انقلاب اسلامی پیش آمده، به همین جهت باید در این تاریخ به این نکته فکر کرد که هیچ اتفاقی برای غرب و برای انقلاب اسلامی پیش نمی‌آید، که برای بشریت این دوران نباشد، هرچند مدرنیته تلاش می‌کند انقلاب اسلامی دیده نشود. ملاحظه می‌کنید که موضوع برعکس می‌شود. بنابراین نه می‌شود توصیه کرد که به آنچه وضع تاریخی است توجه بکنند و یا توصیه شود توجه نکنند. چشم‌اندازهایی است که مقابل بشر گشوده می‌شود، بدون آ‌ن‌که انسان احساس کند به تمام آنچه می‌خواسته است، رسیده است.

در چشم‌اندازهای تاریخی شاهد امری هستیم که ناروشن است و تحت استیلای یک قاعده در نمی‌آید ولی نمی‌توان از این نکته غافل بود که تجربه تاریخی نشان ‌داد هر اندازه در جهانی که تاریخ مدرن جلو آمد و به چشم‌اندازهای خود نزدیک شد، بشر با نوعی اضطراب روبه‌رو گشت زیرا در آن چشم‌انداز با نوعی از بودن روبه‌رو شد که بودنِ ناقصی بود و فضا طوری شکل گرفت که در آن فضا و در آن تاریخ، درک واضحی از واقعیت انسان به میان نیامد و پیش‌آمدنِ پُست‌مدرنیسم جهت ترمیم و درمان این نقیصه بود. زیرا بشر به دنبال درک هستی حقیقی خود بود و چون با مدرنیسم به آن دست نیافت سخت آشفته شد و ناخواسته با خطر از دست‌رفتن خود روبه‌رو شد چرا که همه چیز را کمّی کرده بود. این‌جا است که توصیه‌های اخلاقی توان جبران مشکلی که پیش آمده بود را نداشتند و باید وضع تاریخی دیگر پیش می‌آمد که آن، امری جز انقلاب اسلامی نمی‌توانست باشد و مردمان نماد آن را آرام‌آرام در شخصیت حاج قاسم سلیمانی به عنوان حضورِ وضع تاریخی دیگری که با انقلاب اسلامی پیش آمده، ملاحظه کردند. زیرا در پُست‌مدرنیسم باز ما با همان وضع تاریخی روبه رو بودیم که جوابگوی بشری نبود که به دنبال درک هستی حقیقی خود است.[[1]](#footnote-1)

3- حاج قاسم سلیمانی؛ شرطِ عبور از نیست‌انگاری

مسلّماً کسی که گرفتار غوغاهای سیاسی است نمی‌تواند به ندایی گوش بسپارد که در بستر حضور تاریخیِ انقلاب اسلامی به گوش می‌رسد و جان انسان‌ها را مخاطب قرار می دهد تا از جهان نیچه‌ای یعنی نیهیلیسم و نیست‌انگاری به در آید.

اگر تاریخ غربی به یک معنا تاریخِ خداشدن بشر است و دیگر معنا ندارد خدایی در میان باشد و خدا از این جهت می‌میرد، نیست‌انگاری، ذاتیِ چنین تاریخی است، تاریخی که بشر احساس می‌کند زیر پایش خالی شده ولی چون خود را محتاج تجدد می‌یابیم نمی‌توانیم نیست‌انگاری را که در آن هدفی وجود ندارد درک کنیم و برای فهم این امر مهم راهِ دشواری در پیش است تا ارزش‌های بی‌ارزش‌شده دوباره به بشر برگردد. آیا این تنها انقلاب اسلامی نیست که توان چنین کاری را دارد و می‌تواند در خود اَبَرانسان‌هایی بسازد که شرط عبور از نیست‌انگاری، وجود آن انسان است؟ مثل سرداران شهید و مثل شهید حججی و شهید حاج قاسم سلیمانی؟

ما با نزدیکی به غرب ارزش‌هایی را جعل کردیم که ریشه در وجود ما ندارد و نتوانستیم به مشکلاتِ این امر بیندیشیم تا آن‌که با انقلاب اسلامی فهمیدیم باید به ارزش‌هایی فکر کرد که ریشه در وجود ما دارد و این‌جا بود که به یک معنا ما از غرب، که متوجه تهی‌بودن آن شدیم، گریختیم و توانستیم از نیست‌انگاری پرسش کنیم. در این فضا است که متوجه جایگاه اصیل و تاریخی انقلاب اسلامی می‌شویم و آن را ماورای تاریخ مدرن می‌دانیم.

4- حاج قاسم سلیمانی؛ نمادِ درک درست جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی

باید از خود پرسید در این دنیا آن، چه چیز است که زندگیِ بدون آن برای ما برابر نیستی است و ارزش آن را دارد که حاضریم برای آن فدا شویم تا نسبت ما با آن پایدار بماند. آیا جز آن است که با پیداکردن آن چیز و تعلّق به آن، زندگی آباد خواهد شد؟ آیا آنچه را شهدا نشان دادند حکایت از آن ندارد امری در این تاریخ پیش آمده که به راحتی می‌توان تصمیم گرفت برای آن فدا شد؟ حتماً خواهید گفت آن چیز همان انقلاب اسلامی است، آری! آن چیز انقلاب اسلامی خواهد بود، اما کدام انقلاب اسلامی؟ انقلاب اسلامی سیاسیون که نه‌تنها خود را فدای انقلاب اسلامی نکردند، بلکه به راحتی انقلاب اسلامی را فدای خود نمودند؟ یا انقلاب اسلامی مذهبی‌های ظاهرگرا؟ که در کرسی تبختر خود بسیاری را از قطار انقلاب به پایین کشیدند و تنها برداشت فقهی خود از انقلاب را انقلاب اسلامی می‌دانستند؟ آیا هیچ‌کدام از این دو گروه تا مرز فداشدن برای انقلاب به میان آمدند؟ شخصیت شهدا که نماد آن را امروزه در حاج قاسم سلیمانی ملاحظه می‌کنید حکایت از آن دارد که آن‌ها چیزی را در انقلاب اسلامی یافتند که برابر «هستیِ» آن‌ها بود و برای آن چنان ارزشی قائل بودند که برای فداشدن برای آن سر از پا نمی‌شناختند.

بنده آن چیز را حضور در تاریخ انقلاب اسلامی می‌دانم، از آن جهت که آن نوع حضور، هستیِ ما را در بر می‌گیرد و ادامه آن انقلاب عبارت از بسط وجود ما است و فداشدن برای آن به معنای درک شدیدتر هستی خودمان است تا در عین آن‌که در خدمت انقلاب اسلامی هستیم عملاً در خدمت خود باشیم.

5- حاج قاسم سلیمانی و نظر به ضروری‌ترین چیز

شهید حاج قاسم همانند کسی که متوجه شده فرصت چندانی برای گفتن آنچه گفتنی است نمانده، به میدان آمد تا تفسیری که باید از انقلاب اسلامی بشود به دست نااهلان نیفتد و بگویند انقلاب اسلامی در این تاریخ موفقیت چندانی نداشته است.

او متوجه شد یک چیز ضروری‌تر از دیگر چیزها است و آن دفاع از حضور تاریخی انقلاب اسلامی است در هر جا که باشد. زیرا می‌دانست ما برای رسیدن به این نقطه از تاریخ، راه درازی را پیموده‌ایم و مردانی در این راه قربانی شده‌اند. پس خطر عمده غفلت از صراط مستقیمی است که باید پیموده شود، هر چند عده‌ای از ترس، از ترس هر آنچه اولیای الهی و سرداران بزرگ هرگز از آن‌ها نترسیدند،[[2]](#footnote-2) ترسیدند ولی او متوجه شد همه‌چیز برای تحقق آن ضروری‌ترین چیز آماده است وگرنه همه چیز می‌ماند و آن ضروری‌ترین چیز که راز ماندگاری امروزین ما است، نمی‌ماند. مثل آن‌هایی که با دل‌سپردن به غیر از انقلاب اسلامی، نماندند.آنها هرجا که باشند، هیچ جا نیستند و این را خودشان بهتر از همه می‌دانند که هیچ کجا نیستند ولی نمی‌دانند راز ماندگاری‌شان را گم کرده‌اند.

آخر کسی برای ماندن و با خود ماندن باید این‌همه راه‌های بلند را طی کند، حتی تا کوه‌ها و دشت‌های کشور سوریه؟ آری! زیرا او زیستن خود را یافته بود و آن کس که زیستن خود را بیابد همه جا خودش با خودش به‌سر می‌برد و در جستجوی تفصیل بیشتر از خود، سبکبال و سبک‌پای، بهترین چیزها از آنِ او است. زیرا فهمید انقلاب اسلامی بهترین و ضروری‌ترین چیز در این دوران است و در مورد جمهوری اسلامی گفت: «بدانید جمهوری اسلامی حرم است و این حرم اگر ماند، دیگر حرم‌ها می‌مانند. اگر دشمن، این حرم را از بین برد، حرمی باقی نمی‌ماند، نه حرم ابراهیمی و نه حرم محمدی «صلی الله علیه و آله»

6- او نشان داد بزرگ کدام است و کوچک کدام

وقتی انسان‌ها ندانند بزرگ کدام است و کوچک کدام، راست کدام است و دروغ کدام، زندگی معنای خود را گم خواهد کرد مگر آن‌که در این شرایط به جای آن‌که مرهمی باشیم برای پاهای مجروح و یا بستر آسایشی باشیم برای خسته‌گان، کاری انجام دهیم که انسان‌ها بالیدن آغاز کنند، تا به جای آن‌که در سختی‌ها در هم شکنند، سختی‌ها را بشکنند، و در کوهستان‌های بلند بالیدن را آغاز نمایند، زیرا خبری در راه است و باید وارد تاریخی شد که به ظهور آمده، حتی اگر فرزند روستای دورافتاده‌ای از شهر کرمان باشی.

حاج قاسم یعنی بلندای انسانی که فهمید خبری در راه است و باید در آن راه وارد شد، خواست در این راه نوری باشد تا حضور دیگران در آن راه سهل‌تر باشد، بدون آن‌که بر خود فضیلت‌های نمایشی ببندد. او توانست در این روزگارِ غوغا نشان دهد بزرگ کدام است و کوچک کدام و این کار انسان‌های والایی است که در آخرالزمان به ظهور می‌آیند تا روشن کنند چگونه در روزگار غوغا، مردمان بدون هر دلیلی اموری را باور دارند که حقیقی نیست. او به جان‌های افسرده ایمان نداشت، مگر نه آن است که کسی که نمی‌تواند دروغ بگوید از حقیقت بی‌خبر است؟ عشق به حقیقت بدون مقابله با آن نوع از داعشی‌گری که در ما نهفته است، پیش نمی‌آید. آیا حاج قاسم را می‌توان این‌گونه شناخت که ابتدا با داعشی‌گریِ درون خود مقابله کرد و در این رابطه او را فرزند انقلاب و حضرت روح الله خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» دانست؟

7- بزرگ‌ترین گناه در مکتب حاج قاسم سلیمانی

وقتی بیش از توان خود فضیلت‌مند نباشیم و از خویشتنِ خویش امورات ناشدنی را نخواهیم، چون حاج قاسم سلیمانی در جایی قرار می‌گیریم که باید قرار گیریم و به ظرائف آنچه باید انجام دهیم آگاه می‌شویم و این‌جا است که او نگذاشت کاری که حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و شهدا با آن بالا آمدند، فرو افتد، به جای آن‌که خلوت‌نشینی کند و زهد بفروشد و یا قیافه سوپرمن به خود بگیرد و از تواضع و نیایش باز ماند. مگر همه ما به گِرد همان میزی ننشسته‌ایم که حاج قاسم نشسته است؟ پس نه باید او را آن‌چنان بالا برد که در دسترس ما نباشد و نه باید خود را آن‌چنان کوچک شمرد تا راهی را که او رفته است گم کنیم.

هنوز چه‌ها که می‌توان کرد، باید امیدواری را از او آموخت، هرچند هنوز در گامی نیمه تمام قرار داریم. ولی مگر این آینده بشر نیست که می‌کوشد در شما به ظهور آید؟ بدون آن‌که همه نزاع‌ها و اشرافیت‌ها فرو نشسته باشند و بدون آن‌که گمان کنیم دیگر نباید دستی از بدن جدا شود، بنگرید که به عنوان انسان‌های تاریخ انقلاب اسلامی، چه ها که می‌توان کرد. به حاج قاسم سلیمانی بنگرید. این انقلاب چه اندازه توانگر است در ساختن افرادی چون حاج قاسم و چه اندازه امیدآفرین. در این تاریخ اگر ‌بزرگ‌ترین گناه به شهادت رساندن حاج قاسم بود، پس بزرگ‌ترین گناه، غفلت از مِهر و امیدی است که حاج قاسم را زنده نگه داشته بود.

8- حضور در تاریخی که حاج قاسم‌ها می‌سازند

او در این تاریخ و بر روی این زمین هیچ دلیلی برای ماندن در زندگیِ معمولی نداشت. حاج قاسم چندان که می‌توانست مهر می‌ورزید، او از میان غوغا برآمده بود و از غوغا هراسی نداشت و از این‌که دشمنانِ انسانیت او را دوست نمی‌داشتند، خشمگین نمی‌شد. آن مهرِ بزرگ، طالب مهرهای فریب و زهدهای دروغین نبود، زاهدانی که به زندگی با بدخواهی می‌نگرند.

آن‌هایی که در راهی قدم می‌زنند که انقلاب اسلامی مقابل انسان گشوده است، صاحب گام‌هایی اخواهند بودکه هرگز نه سُست می‌شود و نه باز می‌ایستد، گرچه در میانه راه، کوه‌های بلند و محنت‌های بزرگ باشد. آن کس که سبک‌پای است آن‌چنان کوه‌ها و مرداب‌ها را طی می‌کند که گویا در حال رقصیدن است.

هان! ای حاج قاسم‌ها! باید دل‌های خویش را در تاریخی که می‌تواند حاج قاسم بسازد، برکشید و پای بر فرق هر آن چیزی بگذارید که مانع رفتن شما است. دل‌های شما پاک و مقدس است، هیچ‌کس را امروز که روز حاج قاسم‌ها است کوچک نباید شمرد. حاج قاسمِ امیدوار و سبُک‌بار که با افشاندن بال‌هایش آماده پرواز بود و به پرندگان -آن یاران شهیدش- اشاره می‌کرد، حقیقی‌ترین سخنان را بر زبان داشت و از جمهوری اسلامی که حرم است، گفت و از راز عاقبت به‌خیری در ارادت به مقام معظم رهبری«حفظه‌الله‌تعالی».[[3]](#footnote-3)

9- حاج قاسم سلیمانی و عالَمی که می‌توانیم در آن حاضر شویم

حضور تاریخی، امری تعریف‌بردار نیست ولی از عالَم ما غایب هم نیست و بر عالَم ما سایه افکنده و توجه به آن موجب می‌شود تا حدّ خود را در عالم احساس کنیم و به اراده‌هایی که در مقابل ما گشوده شده است توجه کنیم، اراده‌هایی که عالم ما را تشکیل می‌دهند و آن را از اجمال به تفصیل می‌آورند، امری که بسیجیان در دفاع مقدس و مدافعان حرم در سوریه به‌خصوص حاج قاسم سلیمانی در خود احساس کردند و متذکر عالَمی شدند که ما می‌توانیم در آن حاضر شویم، عالَمی که در هستی ما در این دوران ریشه دارد و از این جهت باید متوجه بود انقلاب اسلامی امری است تاریخی و نه تاریخ، و آنچه در اکنون و آینده بشر نقش تعیین‌کننده دارد، امر تاریخی است و امر غیر قابل انکاری است، زیرا آغازی است برای راه‌بردن بشر در این زمانه و متفکر واقعی که متوجه امر تاریخی می‌شود عملاً خود را به آن امر واگذار می‌کند تا آنچه باید پیش آید، پیش آید. جناب مولوی در دیوان شمس تبریزی گزارش این نوع واگذاری را به میان می‌آورد و می‌گوید:

در هوایت بی‌قرارم روز و شب سر ز پایت برندارم روز و شب

جان و دل از عاشقان می‌خواستند جان و دل را می‌سپارم روز و شب

تا نیابم آن چه در مغز منست یك زمانی سر نخارم روز و شب

تا كه عشقت مطربی آغاز كرد گاه چنگم گاه تارم روز و شب

می‌زنی تو زخمه و بر می‌رود تا به گردون زیر و زارم روز و شب

ای مهار عاشقان در دست تو در میان این قطارم روز و شب

می‌كشم مستانه بارت بی‌خبر همچو اشتر زیر بارم روز و شب

تا بنگشایی به قندت روزه‌ام تا قیامت روزه دارم روز و شب

جان روز و جان شب ای جان تو انتظارم انتظارم روز و شب

به احوالاتی نظر بفرمایید که جناب مولوی چگونه خود را به اراده الهی و در مواجهه با آن خود را به آن وامی‌گذارد تا تلاش کند در راهی قرار گیرد که امر تاریخی او را جلو ببرد.

10- راز عطوفت انسانیِ حاج قاسم سلیمانی

چگونه شد که دشمنان انسانیت هیچ‌کس را نیرومندتر از حاج قاسم سلیمانی نیافتند که با تمام تجهیزات، کمر به قتل او بستند؟ آیا او را یک شخص یافتند که باید به قتل‌اش می‌رساندند و یا او نماد یک جریان بود و گمان کردند با شهادت او خط آن جریان را کور می‌کنند؟ اگر چنین است که حاج قاسم نماد یک جریان بود و اگر آن جریان انقلاب اسلامی است که چنین مردانی را می‌پروراند، باید بیش از پیش به انقلاب اسلامی به عنوان بستری نظر کرد که حاج قاسم‌ها می‌پروراند.

در واقعه برخورد با شهید حاج قاسم سلیمانی، نگاه درست نگاهی است که باید به انقلاب اسلامی انداخته شود و باید در این واقعه دل‌ها را به سوی انقلاب اسلامی سوق دهیم و با حضور در این تاریخ که صحنه نیک‌بختیِ حقیقی ما در آن مقدّر شده، از جانوران سهمگین که موجب زحمت‌اند، ترسی به دل راه ندهیم، زیرا در راهی قدم گذاشته‌ایم که ناکامی در آن محال است.

وقتی نظر به حکمت حضرت روح الله«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» دارید که خواری و ماتم‌زدگی در آن راه ندارد،[[4]](#footnote-4) همچون باد باید طوفان‌ها را پشت سر گذاشت تا معنای نیرومندی و نیرومندترین‌بودن به معنای حاج قاسمی آن، در همه ما ظهور کند، حتی اگر خانم خانه‌داری باشید که با بصیرت تمام از هرزه‌سگان رسانه‌های غربی بیزار است، رسانه‌هایی که غبار می‌پراکنند تا حقیقت پنهان بماند.

بدترین چیز در ما و در این تاریخ، آن است که دشمنان حقیقت را نشناسیم و ندانیم هنوز چه‌ها که می‌توان کرد. پس باید بیاموزیم دل‌های خویش را به سوی امیدواری نسبت به آنچه خداوند در انقلاب اسلامی تقدیر کرده است روانه کنیم.

ای انسان‌های والا و خجسته! آیا می‌دانید چرا این وارستگی‌ها را در خود و در دیگران دوست دارید و دنبال می‌کنید؟ آیا می‌دانید آن اخلاق انسانی که بر حاج قاسم، آن فرمانده بزرگ متبلور بود ریشه در کجا داشت و این‌همه عطوفت انسانی و ایمانی که در او بود از کجا سرچشمه گرفته بود؟ آیا جز آن است که می‌خواست در تاریخی که تاریخ استکبار است، نباشد؟ مگر رسول خدا با خُلق محمدی تاریخ خود را از تاریخی که تاریخ جاهلیت بود جدا نفرمود؟ مگر برای جدایی از جاهلیت نو راهی جز حضور در تاریخی است که تاریخ اخلاق تکبّر و اشرافیت و تجمّل نباشد؟

بی‌حساب نبود که حاج قاسم در چشم مردمان همچون قاب زیبای یک قدّیس نمایان بود، به طوری که گویا همه او را می‌شناختند، زیرا او بنیان حضور تاریخی مردمی بود که می‌خواستند در تاریخ دیگری غیر از تاریخی باشند که جهان استکبار به نام تجدّد شکل داده بود، تاریخی که همراه بود با تکبّر و کینه نسبت به دیگر انسان‌ها با کشتارهای میلیونی جنگ‌های جهانی اول و دوم. ما را با آن تاریخ چه کار، وقتی انقلاب اسلامی در مقابل ما طلوع کرده و حاج قاسم‌ها در آن پرورش می‌یابند که نماد عطوفت و عواطف انسانی‌اند؟

11- شهادت حاج قاسم و تجربه اشک‌های عرشی

آری! مدتی بود منتظر اشک‌های آسمانی بودیم، اشک‌هایی که طلب جان‌های تشنه‌ای بود که سوز دوری از عرش الهی را جز آن اشک‌ها آرام نمی‌کرد. اشک‌هایی که همانند شبنم در دل شب بر برگ‌های مرغزاران فرود می‌آیند تا فشار گرمای خورشید روزی که بر ما گذشت و ما سخت تفتیده شده بودیم را جبران کنند. ما در طلب حقیقت بودیم که با شعری سروده می‌شود و در قاب شخصیت شخصی به ظهور آید. ما تشنه رنگین‌کمانی بودیم که افق آسمان تیره ما را روشن کند تا معلوم‌مان شود، شب در حال رفتن است. ما در طلب حقیقت بودیم و هوای تاریخ هنوز تاریک و روشن بود که با چشم‌های تشنه مردی روبه‌رو شدیم که گویا راهی بس بلند را طی کرده است تا به این‌جاها رسیده تا آخرین قدم‌های خود را در این بلندترین جاده تاریخ طی کند و ماندن دیگری را به ما متذکر شود، ماندنی همانند ماندن انسانی که در جهان انسان‌های این تاریخ حاضر می‌شود تا آن‌ها در ادامه راهی که برایشان گشوده شده، باز نمانند و با نظر به وسعت انسانی انسان‌ها ما در بستر حضور تاریخی خود از انواع تنگ‌نظری‌ها آزاد شویم.

حاج قاسم سلیمانی نماد عبورِ انسان از تنگ‌نظری‌ها و خود برتربینی‌ها بود و لذا در بیابان‌های جنوب ایران و در بیابان‌های سوریه بیشتر احساس می‌کرد در خانه است تا آن‌که در خانه خود در حال استراحت باشد. در هر حادثه‌ای حکیمانه‌تر از حکیمان وارد می‌شد زیرا متوجه بستری بود که با انقلاب اسلامی در این تاریخ برای ظهور فضائل انسانی فراهم شده است و این بود که شما او را این‌چنین بی‌قرار ولی آرام می‌دیدید. ساکت و مصمم بود، ولی صامت نبود.

او شجاع، متواضع، بی‌ادعا، اهل بصیرت، دارای اخلاق ادیبان، متوجه اولویت‌ها، حرکت کننده در خلوت، معامله‌کننده با خدا، دل‌رحم، مردم‌دوست، جهادی بود، کسی که خود را در کربلا احساس می‌کرد و زندگیِ آرام برایش معنا نداشت. او فرزند حقیقی انقلاب اسلامی بود تا ما معنای خود که تنها در انقلاب اسلامی می‌توانیم بیابیم، گم نکنیم و با شهادت خود، ما را با آن اشک‌های عرشی آشنا کرد تا معنای حضور در محضر حقیقت را یک بار هم که شده است، تجربه کنیم.

12- حاج قاسم؛ وجدان بیدار این نسل در این تاریخ

اشتیاق به پاکی‌ها و بزرگی‌ها تنها موقعی راستین و حقیقی است که بنا داشته باشیم جهانی گشوده‌تر از جهان تنگ و تاریکِ دوران‌های جاهلیتِ بشر را در مقابل انسان جدید بگشاییم، بشری که بر آستانه تاریخ جدید ایستاده است، نه می‌خواهد به گذشته خود پشت پا بزند و نه می‌تواند از ورود به آینده‌ای که بس بزرگ‌تر از گذشته است، منصرف شود که سرشار از امید، خود را در افقی جستجو می‌کند که بوی حضور انبیای الهی از آن به مشام می‌رسد.

او در میان این تاریخ، بی‌قرار و امیدوار، خود را جستجو می‌کند که ای قاسم! در کجا باید باشی که شورِ حقیقت‌جوییِ تو خسته و سوخته نگردد و تشنگی‌ات فراموش شود؟

او نماد جانِ با وجدان بشری بود که اسیر جادوگر دوران نشد و فریاد برآورد: خداوند را به درون آورید تا خود را بیابید. بس است دامن‌زدن به آرزوهای ناشناخته تاریخی که تاریخ توهّمات بشر غرب‌زده است. ملکوت آسمان‌ها در نزد شما است. این غرب‌زدگان، بازگشت به زندان را تبلیغ می‌کنند و آزادگی را که غذای جان ما است، نادیده می‌گیرند. حساب خود را از آن‌ها باید جدا کرد تا همراه وجدان بیدار این نسل، در این تاریخ باشیم، با بال‌های کهکشانی.

«خوشا آن مرغ بالا پر که بالِ کهکشان دارد» خوشا حاج قاسم و بالِ کهکشانی او و افقی که مقابل بشرِ این دوران گشود.

13- حاج قاسم و عبور از بدترین نوع زندگی

حاج قاسم شهید خطاب به آنانی که می‌رفتند تا در نیمروز انقلاب اسلامی به خواب روند، گفت: هان ای روان‌های آزاده! آزادگی را! گویا زمانی است به تماشای ترفندهای جادوگران مشغول شده‌اید و نمی‌توانید چیزی باشید بیش از آن‌که هستید. گویا جادوگران امید را، این واقعی‌ترین روح در بستر تاریخ توحیدیِ انقلاب اسلامی را، از شما ربوده‌اند. ولی چشم‌های شما گواهی می‌دهد هنوز به دنبال چیزی هستید بیش از آن‌که هستید و اگر هوسی هست برای بدترین و خطرناک‌ترین نوع زندگی، که عبور از انقلاب اسلامی است، هرچند در سجده‌گاه باشید، شهادت من گواهی داد که شما، جادوگران را که تلاش دارند امید را از شما بربایند، دشمن می‌دارید و شما نه آن چیزی هستید که در ورطه حیله‌های جادوگران گرفتارید، ورطه‌ای که می‌خواهد شما را به بیراهه‌ها بکشاند و این در مورد شما ناشدنی است، زیرا از ترس، عبور کرده‌اید و درون ترس است که فضیلت‌ها فرو می‌ریزد و دلیری را از ما می‌ستاند و شما با حضور در انقلاب اسلامی خطر کردید و دلیری را که اصل تمامیِ تاریخ انسان است، تجربه نمودید. دلیریِ لطیفی که شجاعت را با دلسوزی همراه می‌کند و انسان می‌تواند در آن نوع دلیری، دشمنانش را نیز دوست بدارد. آیا ما به آینده‌ای که شرایط ظهور آخرین انسان است، فکر کرده‌ایم که شیطان ما نیز به دست ما مسلمان شود؟ به همان معنایی که رسول خدا فرمودند: شیطان من به دست من مسلمان شد. این چه آینده‌ای است و این چه امیدی است؟ آیا حاج قاسم نمادی از این آخرین انسان نبود؟

14- آیا او همان شماها نیستید؟

آیا جز این است که حاج قاسم سایه حضرت روح الله«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و رهبر معظم انقلاب«حفظه‌الله» است که مثل هر سایه‌ای که از صاحب‌سایه جدا نمی‌شود، از امام و رهبرش جدا نمی‌شد وگرنه اندوهی بس عمیق او را فرا می‌گرفت؟ بنگر که او چگونه بهترین کاری که می‌توانست انجام دهد را انجام داد و در فقدانش در چشمان رهبرش اشک نشاند تا معلوم شود دوستیِ دیگری غیر از دوستی‌های معمولی در میان است و بشر جدید سخت به دنبال این نوع دوستی است تا زندگی معنای دیگری به خود بگیرد، حتی برای عبور از بحران محیط زیست. وگرنه باز این گُرگان‌اند که زوزه می‌کشند و بسی بحران و بسی انسانی که در نزد خود سرگردان و ناتوان است از هر عزمی که تحولی در آن باشد.

اگر حاج قاسم «مرد بنیانی و اصیل روزهای ایران است»؛ و زندگی بدون هوای پاک و زمین سالم ممکن نیست، هوای پاک و زمین سالم در بستر تعهدی شکل می‌گیرد که ما در شخصیت او دیدیم، چه در زلزله بم و چه در سیل خوزستان و چه در سوریه. این است معجزه زندگیِ سایه‌وار ذیل حضور تاریخی امام و مقام معظم رهبری، حضوری که ماندن در سایه اروپایِ پیر و غمناک ممکن نیست.

آیا راز وجود مردی ژرف و رازگونه که چون معمّایی سربسته و شگفت بود را جز در ذیل حضرت روح الله«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» می‌توان فهمید؟ مردی آسوده‌خاطر که حکیمانه و بدون هر گونه ادعایی عمل می‌کرد ولی به جهانی تازه می‌اندیشید که گویا آغوش به سوی او گشوده و او با تمام امید به سوی آن قدم می‌زد و هیچ مانعی جلودارش نبود.[[5]](#footnote-5)

چه بزرگ است انسانی که جهان‌ها در نهان دارد و با هر صحنه‌ای که روبه‌رو می‌شد، گویا آغازی است برای راهی جدید. آیا او همان شماها نیستید که با نظر به او با جهان خود روبه‌رو می‌گردید؟ مگر می‌توان از شهید حاج قاسم سلیمانی غافل شد در حالی‌که در آن صورت از خود غافل شده‌ایم.

15- خود را در کجا انتخاب کنیم؟

راستی چرا ویرانیِ شخصیت در حاج قاسم سلیمانی وقتی پس از دفاع مقدس در عده‌ای از همرزمان او راه یافت، در او راه نیافت؟ او چه چیزی در خود داشت که او را از آن ویرانی‌ها حفظ کرد؟ فرمود: روی سنگ قبر من بنویسید«سرباز». آیا در این کوچک‌ترین واحه خود را احساس‌کردن و به هیچ گرفتن خود، زمینه‌ای شده است تا دهانِ جان او برای بلعیدن نور خورشید باز بماند و به خود مشغول نشود؟ به مولایش علی«علیه‌السلام» نظر کنید که او هم بعد از رحلت رسول«صلوات‌الله‌علیه وآله» برعکسِ بعضی از صحابه که ویرانی در آن‌ها راه یافت، ویرانی در آن حضرت راه نیافت، زیرا آن حضرت به خوبی فهمیده بودند باید راه خود را به سوی آسمان بگشایند و در پرتو رحمت پروردگارشان، خود را دنبال کنند، به همان معنایی که در نظر به حضرت حق عرضه داشتند: «وَاحْفَظْنی بِرَحْمَتِک» مرا به رحمت و لطف خود از لغزش‌ها حفظ کن. و از این طریق راهِ آسمانِ معنویت را که از طریق اسلام به روی‌شان گشوده شده بود، برای خود گشوده نگه داشتند. حاج قاسم سلیمانی نیز متوجه حضور تاریخی انقلاب اسلامی شد و خود را غرق رحمتی نمود که در بستر انقلاب، به سوی هر آن کس که خود را در آن بستر قرار می‌دهد، می‌آید.

ما اکنون این‌جا نشسته‌ایم تا در بین عزم بزرگی که حاج قاسم را حاج قاسم کرد، و بین حشرات کوچکِ وسوسه‌های پراکنده که عده‌ای را پس از دفاع مقدس ویران نمود، خود را انتخاب کنیم. پیرامون ما وِز وِزِ اندیشه‌های کوچک، می‌خواهند ما را مشغول خود کنند و در طرف مقابل، احساس واقعیتی است که هرچند در خفا می‌باشد ولی شهدا آن را احساس کردند و خواستند خود را در آن قرار دهند و در زمره اُولُو‌العَزم‌های این تاریخ درآیند تا بر والاترینِ شأن ماهیت خود بنگرند، به نحوه‌های فراوانِ حضور یافتن خود در عالَم. آیا جز آن است که با حاج قاسم سلیمانی‌بودن، بودن با همه شهدا است و بودن با هر شهیدی، بودن با شهید حاج قاسم است؟ آیا این همان نحوه فراوان حضور یافتن خود در عالم نیست؟

16- امروز را روز پیروزی خود بدانید

بی‌آینده و بی‌یادی از گذشته، به کجا می‌توانیم بنگریم و در کجا می‌توانیم قرار گیریم؟ بی‌جهت در حال نفس کشیدنیم و خود را از دست داده‌ایم و احساس می‌کنیم برای ابد از دست رفته‌ایم. کجاست زندگی؟ آیا نام این نفس‌کشیدن‌ها را می‌توان زندگی نامید یا باید به جهانی دیگر و تولدی دیگر فکر کرد که در آن، امیدی مانند امید حاج قاسم سلیمانی‌ در آن باشد و فریب مدعیانی که گمان دارند انسان را می‌شناسند، نخورد؟

این انسانِ کوچک‌شده کجا می‌تواند به دنبال خود بگردد وقتی حتی خود را گُم کرده، مگر آن‌که باز بزرگیِ از دست‌رفته خود را جستجو کند؟ به بزرگی سردار بدون مرز، بدون مرز، چه از نظر جغرافیا و چه از نظر قوم و قبیله. آیا او بزرگیِ همه انسان‌های این تاریخ نیست؟ وقتی حتی نه‌تنها در کنار مسیحیان عراق و سوریه گویا مسیحی است و گویا داعشی‌ها، کلیساهایی که مربوط به کیش اوست را خراب کرده‌اند، بلکه در کنار ایزدی‌های عراق نیز گویا در کیش ایزدی‌ها است تا به وسعت همه انسان‌ها به صحنه آید و از بی‌آیندگی و از بی‌یادی نسبت به گذشته عبور کند و با نظر به او جهانی و انسانی متولد شود که دیگر کوچک نیست، به کوچکی انسانی که در تاریخ مدرن می‌خواهد جهانی شود، ولی با آرزوهای کوچک، کوچک و کوچک‌تر شد.

این حاج قاسم سلیمانی است که متذکر جلالت انسانی شد که مسیر جهانی‌شدن را گم کرده بود و بیشتر از همیشه آزمندی و طمع را جایگزین فضیلت و جهانی‌شدن کرد. او آمد تا همگی با هم سخن بگویند و تواضع به جای تکبّر بنشیند و معلوم شود انقلاب اسلامی در این تاریخ، متذکر چه امری است؟ و چرا امام شهیدان دغدغه همه مستضعفان جهان را در سر می‌پروراندند؟

هرکس در امروزِ خود، حاج قاسم را درک کرد و وارد تاریخی شد که او در این تاریخ، بالیده است، امروز را روز پیروزی خود بداند زیرا این انسان در جان او و در دست‌ها و در پاهایش امید تازه‌ای روییده است، امید حاضرشدن در جهانی دیگر که بشر جدید در جستجوی آن بود ولی در یافتن آن ناکام ماند

1. - با توجه به این امر «هابر ماس» وظیفه تفکر فلسفی خود را آن می‌داند که روشن کند مدرنیته چون ناتمام است، جهان مدرن با آن مشکلات روبه‌رو شد که شد. ولی باید توجه داشته باشیم پُست‌مدرن بیرون مدرنیته نیست هر چند اعلام‌کننده چیزی است که نشانه پایان مدرنیته است، حکایت سست‌شدن عهد مدرن بشر است و آینده‌داشتن بشر مدرن را مضطرب می‌کند، بشری که پروای آینده در آن هست و انقلاب اسلامی می‌تواند متذکر آن آینده باشد. [↑](#footnote-ref-1)
2. - به کتاب «من هرگز نترسیدم» خاطرات حاج قاسم سلیمانی رجوع شود. [↑](#footnote-ref-2)
3. **-** می‌فرماید**: برادران، رزمندگان، یادگاران جنگ؛ یکی از شئون عاقبت به خیری «نسبت شما با جمهوری اسلامی و انقلاب» است. والله والله والله از مهم‌ترین شئون عاقبت به خیری همین است. والله والله والله از مهم‌ترین شئون عاقبت به خیری، رابطه قلبی و دلی و حقیقی ما با این حکیمی است که امروز سکان انقلاب را به دست دارد. در قیامت خواهیم دید، مهم‌ترین محور محاسبه این است.** [↑](#footnote-ref-3)
4. - آقای آهنگران می‌گفتند حضرت امام فرمودند همه اشعاری که می‌خوانی حماسی باشد. [↑](#footnote-ref-4)
5. - نشریه آمریکایی «ویکلی استاندار» در مورد شهید حاج قاسم سلیمانی نوشته است: آیا کاری هست که سلیمانی نتواند انجام دهد؟ [↑](#footnote-ref-5)